## جلسه بیست و دوم 24/7/1401

اگر مطلق و مقیدی منفصل از مطلق داشتیم، چه باید کرد؟ فرمایشات مرحوم آخوند را بطوله و تفصیله متعرض شدیم. مرحوم نائینی بیان دیگری دارد.

نائینی

فرمایشات مرحوم نائینی غالبا عرفی‌تر و اقرب به ذهن است. ایشان مطلق و مقید را به متخالف و متوافق تقسیم کرده است. در متخالف فرموده مقید، عرفا قرینه بر این است که از مطلق، مقید اراده شده است. مسلک مرحوم نائینی در موارد جمع عرفی، قرینیت است نه اظهریت که بحث خواهیم کرد.

ایشان فرموده اگر مولی گفت اعتق رقبة و در جای دیگر فرمود لاتعتق رقبة کافرة. این لاتعتق رقبة قرینه است که مراد جدی مولی از اعتق رقبة، رقبة غیر کافرة است. این مسلک قرینیة است. قرینه یعنی مفسر و مبین عرفی. در مقابل حاکم که آن نیز مفسر است ولی یک اضافه دارد یعنی خود متکلّم در صدد تفسیر برآمده است. مثلا گفته اکرم العلماء اعنی العدول منهم. یا گفته اکرم العلماء بعد گفته العالم الفاسق لیس بعالم و خودش در صدد بیان بر آمده است و حاکم، مبین شخصی است به خلاف قرینه که عرفیه است. در قرینه، عرف است که می‌گوید این موضح آن است. مرحوم نائینی گفته اگر از مولی اعتق رقبة‌صادر شد و بعد گفت لاتعتق رقبة کافرة، عرف این را قرینه آن می‌بیند و کشف می‌کند که مرادش از اعتق رقبة، غیر کافرة است. پس در متخالفین مرحوم نائینی مثل مرحوم آخوند و حتی مثل دیگران، مطلق را مقید حمل کرده است. البته آخوند به بیان اظهریت چنین فرموده یعنی مقید چون اضیق است پس اظهر است. دلالت اعتق الرقبة بر مطلق رقبة اضعف است نسبت به لاتعتق الرقبة الکافرة که می‌گوید همه رقبةها حرمت عتق ندارد. غالبا خاص مخالف و مقید مخالف، اظهر است. لذا در متخالفین اختلافی وجود ندارد. مبنای مرحوم نائینی نیز قرینیت است.

مهم در بحث، متوافقین متنافیین است. مثل موارد وحدت مطلوب. ان ظاهرت اعتق رقبة و ان ظاهرت اعتق رقبة مومنة و می‌دانیم که ظهار یک کفاره بیشتر ندارد و مطلوب واحد است یا مطلق یا مقید. مرحوم نائینی فرموده در این مورد نیز مطلق را بر مقید حمل می‌کنیم. زیرا در این مطلق و مقید، چهار احتمال است.

یکی اینکه مطلق به اطلاقش باقی باشد. یعنی عتق رقبة واجب باشد سواء کان مؤمنة او کافرة. اینجا نائینی از آخوند جدا شده است. نائینی فرموده اینکه گفته اعتق رقبة مؤمنة یعنی مستحب است. این احتمال خلاف ظاهر است. حمل امر بر استحباب نیاز به قرینه دارد و مطلق نمی‌تواند قرینه باشد که اعتق رقبة مؤمنة یک امر استحبابی دارد.

احتمال دوم این است که اعتق رقبة مؤمنة را بر وجوب حمل کنیم. یعنی از قبیل واجب فی الواجب است. در کتاب الصلاة‌ این بحث مطرح شده. یعنی واجب باشد ولی جزء واجب آخر نباشد بلکه ظرفش باشد. مثلا قنوت را مستحب نفسی می‌دانند که فی الواجب است نه اینکه جزء مستحب در واجب باشد. در اینجا نیز بگوییم خصوصیت عتق رقبة، واجب فی الواجب است. واجب همان عتق ذات رقبة است به حکم مطلق، و در این واجب، یک واجب دیگر نیز وجود دارد یعنی یجب ان تکون هذه الرقبة مومنة. فرموده این احتمال نیز عرفیت ندارد. در شریعت نیز نادر است. خصوصا که اعتق رقبة مؤمنة، وجوب روی مقید رفته نه قید. در واجب فی الواجب باید وجوب را روی معتق بیاورد ولی ظاهرا وجوب را روی مقید آورده و حمل وجوب روی مقید، بر وجوب فی ذات المقید، خلاف ظاهر است.

احتمال سوم این است که یک واجب مستقل باشد نه واجب فی الواجب. در کفاره ظهار دو کفاره باشد. یکی عتق رقبة و دیگری ان یکون المعتق، مؤمنة. این احتمال خلاف فرض است یعنی فرض این است که صرف الوجوب است و با دو وجوب سازگار نیست. غیر از اینکه این احتمال خلف فرض وحدت مطلوب و یک وجوب است.

احتمال چهارم این است که بگوییم اعتق الرقبة المؤمنة یعنی واجب است اما نه در قبال مطلق که دو واجب باشد بلکه واجبی است که مقید مطلق باشد. در نتیجه یک وجوب بیشتر نداریم. ایشان فرموده همین احتمال متعین است. حمل مطلق بر مقید به این معناست که عتق رقبة مومنة واجب است نه مستحب، ولی واجب به نحو تقییدی لا فی قبال ذات رقبة.

استاد

به نظر می‌رسد این فرمایش از فرمایش آخوند عرفی‌تر است و تحلیل خوبی از حمل مطلق بر مقید دارد. ‌اگر حمل مطلق بر مقید نشود باید بر استحباب حمل شود که تصرف در لفظ خواهد بود. اگر نگوییم تصرف در لفظ است، ولی ذهن عرفی می‌گوید اگر بنا باشد از ظهور امر در وجوب رفع ید کنیم یا از ظهور مطلق از اطلاق رفع ید کنیم، عرف دومی را می‌پسندد که از ظهور مطلق در اطلاق رفع ید می‌کند.

با این فرض که یک واجب بیشتر نیست، مرحوم آخوند گفت ظهور اطلاق صیغه در تعیینیة اظهر از ظهور مطلق در اطلاق است. اما نائینی می‌گوید اصل وجوب مطلق با اصل وجوب در مقید تنافی دارد چون اگر مطلق وجوب داشته باشد، مقید نمی‌تواند وجوب داشته باشد و باید گفت مستحب است. نمی‌شود یک وجوب هم به مطلق و هم به مقید تعلق داشته باشد. افضل افراد در نظر نائینی یعنی مستحب است که رقبة مؤمنة باشد.

مسلک قرینیة

بالمناسبة این بحث را مطرح می‌کنیم که مسلک اظهریت یا قرینیة؟ مسلک آخوند در تقدیم، اظهریت است و مسلک نائینی قرینیة است. مسلک قرینیة چیست؟

مرحوم نائینی ادعا کرده که وجه تقدم خاص بر عام و مقید بر مطلق این است که خاص و مقید قرینه عرفیه برای عام و مطلق است و فرموده أصالة الظهور در قرینة بر أصالة الظهور در ذوالقرینة حاکم است. اما حکومت اصل در قرینة بر ذوالقرینة به این دلیل است که شک در ذوالقرینة از شک در قرینة ناشی می‌شود و تسبب وجود دارد دون العکس. اگر دو کلام و جمله داریم و در یکی شک داریم و شک در این ناشی از شک در آن است، یکی قرینه و دیگری ذوالقرینه است.

مثلا در رایت اسدا یرمی، یرمی قرینه است چون شک داریم مراد از اسد که ذوالقرینه است، رجل شجاع است یا حیوان مفترس است و شک ناشی از مقصود از یرمی است که آیا تیراندازی متعارف است که پس مراد، رجل شجاع است و یا یرمی به معنای کنار زدن سنگ و برف است که مراد حیوان مفترس است؟ الان اگر بپرسند که مقصود از رایت اسدا چیست، پاسخ این است که باید دید دنباله کلام به چه معناست. لذا یرمی همان قرینه است و اسد ذوالقرینه است. همچنین گفته قرینه همیشه مقدم است چون مبین است ولو کان ظهوره اضعف باشد. در همین مثال، ظهور اسد در حیوان متفرس، وضعی است ولی ظهور یرمی در رمی با تیر، ظهور انصرافی است، ظهور انصرافی از ظهور وضعی اضعف است ولی ظهور یرمی در تیراندازی بر ظهور اسد در حیوان مفترس مقدم است و می‌گوییم مراد از اسد، رجل شجاع نه اینکه بگوییم ظهور اسد اقوی است و منظور از یرمی یعنی سنگ و برف کنار می‌زد. عرف ظهور در ناحیه قرینه بر ذوالقرینة ولو کان اضعف قوی می‌داند. سخن نائینی این است که ملاک تقدم، قرینیة است نه اظهریت. قرینه باشد مقدم است یعنی مبین عرفی ولو ظهور او اضعف باشد.

اما از کجا معلوم می‌شود که یکی قرینه و دیگری ذوالقرینه است. فرموده ضابط کلی برای تشخیص نداریم ولی می‌شود گفت هر چه فضله در کلام است، قرینه باشد. اگر در کلام، ظرف یا حال یا صفت می‌آورند، اینها عند العرف قرینه است. رایت اسدا یرمی، قید اخیر فضله و صفت است که بیان کند پس قرینه است.

در مورد دوم فرموده بعید نیست که آن جملی که به فعل ابتدا شده مثل لاتنقض الیقین بالشک، خود آن فعل، قرینه‌ای بر موضوعش باشد. یا در مثل لاتضرب احدا، ظهور ضرب در زدنی است که مخصوص احیاء و دردآور باشد و نسبت به اموات معنا ندارد. اما اینکه فرموده احدا، اطلاق دارد چه اموات چه احیاء. در این صورت آیا به لاتضرب عمل می‌شود که فقط زندگان را شامل شود یا به اطلاق احدا عمل می‌شود که اموات را شامل شود که با سخن گفتن پشت سر میت، کأن او را زده است؟

دلیل شیخ انصاری بر تفصیل بین شک در مقتضی و رافع در باب استصحاب این بود که در لاتنقض چون نقض با معنای شکستن چیز مستحکم سازگار است،‌ پس لاتنقض الیقین یعنی خود یقین استوار و محکم است پس شک یعنی شک در رافع.

اما مرحوم نائینی نسبت به قرینیت منفصل یک ضابطه بیان کرده که چطور مشخص می‌شود قرینه است. فرموده اگر منفصل را متصل فرض کردیم و حالت فضلةای پیدا کرد، قرینه است و الا قرینه نمی‌شود. مثلا گفته اعتق رقبة و در جای دیگر گفته لاتعتق رقبة کافرة، اگر به هم وصل کنیم، مشخص می‌شود که این به منزله فضله و مکمل کلام است لذا لاتعتق به صورت منفصل، قرینه می‌شود. اما در مثل اکرم العالم و لاتکرم الفاسق که نسبت من وجه دارند، در این صورت لاتکرم اگر وصل شود، همچنان مجمل باقی می‌مانند و تعارض داخلی دارند پس قرینیة ندارد.